

۱۲ فرهنگ نسبتاتاریخی جادو

روایت

مملکت‌داری از راه دور

بخشی از این گفت‌وگو به اظهارات خسرو معتضد درباره احمدشاه مربوط است و این‌که او مملکت را طی دو سال از راه دور و با تلگراف اداره کرده بود. این پژوهشگر می‌گوید: احمدشاه دو سال در اروپا بود. هم بیماری کلیه داشت و هم چاق بود و می‌خواست خودش را لاغر کند. داخل پرائتز بگویم که سپهبد زاهدی یک بار به اردشیر زاهدی گفته بود: خودت را لاغر نکن، مثل احمدشاه می‌شوی که زود مرد! به هرحال احمد شاه از آبان ۱۳۰۲ که حکم نخست‌وزیری رضاخان را امضا می‌کند، به اروپا می‌رود.

تلگراف‌های مضحك

در این دو سال، تلگراف‌های او به ایران خیلی مضحك و خنده‌دار هستند. جلال فرهنگد این تلگراف‌ها را گردآوری و چاپ کرده است. احمدشاه دو سال از ایران دور و صدای همه درآمده بود!بهترین کتاب در این مورد، کتاب «علل سقوط قاجاریه» رحیم‌زاده صفوی است. او روزنامه‌نگار و مدیر روزنامه «آسیای وسطی» و نسبتاً آدم فاضلی بود.

او می‌گوید: همراه با ارفع‌الدوله به هتل مجلیی در پاریس به دیدن احمدشاه رفتیم و دیدیم کوچک‌ترین اهمیتی به اوضاع ایران نمی‌دهد. هر حرفی که به او می‌زدیم، یک تفلّاح بد می‌زد و سخت ناامید بود. علاقه‌ای به ایران نداشت و از مردم ایران بدش می‌آمد، چون پدرش را به آن وضع بیرون کرده بودند. وسواس شدید هم داشت و همیشه دستکش دست می‌کرد!

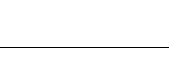
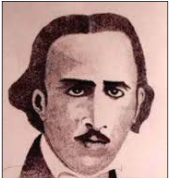
یک نمونه از تلگراف‌ها

خسرو معتضد درباره تلگراف‌های احمدشاه می‌گوید: مثلاً تلگراف می‌زد: «پسول پدرم را بدهید، ایشان گرفتار است!» صدهزار تومان در سال به او می‌دادند و باز قسطنطن عقب می‌افتاد! شخصی به نام فریدالسلطنه را رئیس کمیسوین نفت ایران در لندن کرد. او آدم بسیار کثیفی بود. یک زن آمریکایی کلایبردار هم داشت که اسمش را گذاشته بود پرنسس فریدالسلطنه! احمدشاه دانما در تلگراف‌هایش دستور می‌داد به این و آن پول بدهید و در همه کارها هم دخالت می‌کرد! این هم که می‌گویند درباره قرارداد ۱۹۱۹ وـسواس داشت و آن‌را امضا نکرد، قابل اثبات نیست.

این پژوهشگر تاکید می‌کند که این رقم در آن سال‌ها بسیار زیاد بوده و جالب‌تر این‌که احمدشاه به انگلیس‌ها گفته بود: «می‌خواهم به کرپلا بروم، آنجا که بیروم باید ملد پدربزگم به کلیددارها و متولی‌ها پـسول بدهم، بنابراین باید به من پول بدهید که بتوانم این کارها را انجام بدهم». لرد کرزن نوشته: این آدم چقدر طماع است و چقدر از مایول می‌خواهد! دکتر شیخ‌الاسلامی تمام این مکاتبات را در دو جلد گردآوری کرده و اسناد قرارداد ۱۹۱۹ را در کتاب خودآورده است.

ترس احمدشاه از رضاخان

خسرو معتضد همچنین درباره نظر احمدشاه درباره رضاخان توضیح می‌دهد: از رضاشاه می‌ترسید، چون وقتی می‌خواستند از کشور بیرونش کنند، چند بمب در تهران و اطراف محل اقامتش منفجر کردند. از جمله یکی از بمب‌ها در کاخ محل اقامت احمدشاه منفجر شد. اینها را ملک‌الشعراى بهار نوشته است. بعد هم که از کشور فرار کرد، همیشه می‌گفت یک روز اقامت در پاریس را به صد سال ماندن در ایران دیدن و خرابه‌های سیاه‌دهن قزوین ترجیح می‌دهم! پاریس را هم خیلی دوست داشت. قیلم‌هایش موجودند که با پادشاه ایتالیا، آلفونس پادشاه اسپانیا و دیگران ملاقات کرده، همه جا می‌فت. اینها را یک خبرنگار فرانسوی نوشته. آنها با احمدشاه غرض‌ورزی نداشتند و مشهودات خود را می‌نوشتند.



عکس:

چاووش هماوندی جام‌چم

میرزاده عشقی طرفدار چه کسی بود؟

خسرو معتضد درباره سلیقه سیاسی و رویکرد میرزاده عشقی می‌گوید: او در غائله جمهوری‌خواهی، طرفدار آیت‌ا... مدرس و ملک‌الشعراى بهار شد. قبل از آن طرفدار رضاخان بود و یک بار فته بود او را ببیند که رضاخان با اخلاق خاص خود و‌گارد منفی‌ای که نسبت به امثال عشقی داشت، او را نپذیرفته بود. سلیمان



تحلیلی از زمینه‌های رفتن احمدشاه و آمدن رضاخان

به مناسبت ترور میرزاده عشقی در گفت و شنود با خسرو معتضد

میرزاده عشقی قربانی ملک الشعرا شد

در حد او نبود، این‌طور نیست؟

بله، در مجموع آن قدرها شهرت نداشت و مرگش بود که او را مشهور کرد. در این اواخر شاکرد و در واقع تابع ملک‌الشعراى بهار و مدرس بود، هرچند پیش از آن به این دونیز حملاتی داشت. شعری را هم که باعث مرگ عشقی شد، ملک‌الشعراى بهار سروده بود و به نام او چاپ شد!

همان شعر معروف درباره رضاخان؟

همان که در آن می‌گوید: جامبول آمد و اولدورم بولدورم کرد...والی آخر. اینها را ملک‌الشعراى بهار گفته بود و آن را در روزنامه‌ای که در کوچه باغ سپهسالار خیابان شاه‌آباد چاپ می‌کردند، آورده بود. عشقی فامیلی هم داشت که مفتش اداره آگاهی (تأمینات) بود، او خبر آورده بود که دربی انتشار اشعاری که به نام عشقی چاپ شده بود، قصد کشتن او را دارند. البته عشقی آن اوایل، جزو طرفداران رضاخان بود و به مدرس و بهار هم دشنام می‌داد، هرچند عادت داشت به همه دشنام بدهد.

بخش مهمی از واقعیت، علل ظهور رضاخان وعوامل پشت پرده آن به‌ویژه نقش دولت انگلستان در برآوردن اوست، در این فقره چه تحلیلی دارید؟

در آغاز کان رضاخان به قول عبدا... مستوفی، به تهران آمد که قزاقخانه از بین نرود و اصلا تصورش را هم نمی‌کرد که پادشاه بشود. در کتاب «شاهراه فرماندهی» آبرون ساید آمده که انگلیسی‌ها مرد قد بلندی را دیدند که بینی کجی داشت و قیافه‌اش مثل پهودی‌ها بود! آدم مصممی بود و او را نشان کردند. انگلیسی‌ها می‌خواستند ارتش خود را از ایران ببرند، چون چهار سال بود ارتش آنها در جنگ بود و سربازهای انگلیسی هم برای دولت‌شان خیلی عزیز بودند، به همان اندازه که سربازان هندی عزیز نبودند و آدم‌های بدبختی محسوب

خسرو معتضد توضیح می‌دهد رضاخان از ۱۲ سالگی وارد قزاقخانه شد. در آن موقع مدرسه افسری و مدرسه درجه‌داری و مدرسه برای قزاق‌ها داشتند که بچه‌ها را از همان بچگی آموزش می‌دادند. او تعریف می‌کند: دایی رضاخان خیاط قزاقخانه و مواظب او بود. مخصوصا که مادرش هم مرده بود و دایی‌اش متکفل او شده بود. قزاقخانه آدم‌هایی را که مناسب می‌دید، استخدام می‌کرد. رضاخان بی‌سواد بود و از صفر شروع کرد و کم‌کم بالا آمد. در هرحال قبل از کودتا، کلرژه افسر رژیم سوسیال دموکرات روسیه بود که در فاصله انقلاب مارس (سوسیال دموکراسی) و انقلاب اکتبر (انقلاب بلشویکی) به ایران آمد. انگلیسی‌ها می‌خواستند مانع نفوذ روسیه در ایران بشوند، بانک روس که حقوق قزاق‌ها را می‌داد، تعطیل شده بود و انگلیسی‌ها به رضاخان گفتند کلرژه را بیرون کند چون آمده همه چیز را به هم بزند. رضاخان هم که عاشق قزاقخانه بود، کلرژه را بیرون کرد! اگر رژیم تزاری بر سر کار بود، برای این کار حسابی به خدمت رضاخان می‌رسیدند، ولی چون رژیم تزاری به هم خورده بود، کلرژه را بیرون کرد و مورد توجه انگلیسی‌ها قرار گرفت. البته عامل اصلی کودتا نه آبرون ساید است نه کس دیگری.

شخصی بود به نام اسماییس، به او سیمیرغ می‌گفتند چون از همه جا خبر داشت. مازور کپهان، معلم من در دبیرستان بود. او برابم تعریف کرده بود که سیمیرغ به ما گفت: این قدر دنبال آلمان رفتید و هیچ اتفاقی نیفتاد، بیایید به ما بپیوندید، انگلستان فاتح جنگ است و تمام قسمت‌هایی را که از ایران جدا شده‌اند، از جمله عتبات، قفقاز، هرات و... را به ایران برمی‌گردانیم، چرا؟ چون دنیا دار عوض می‌شود و بسیاری از کشورها استقلال پیدا کرده‌اند،

پهودی می‌نویسد: آمد حضرت اشرف را ببیند، ولی حضرت اشرف به او روی خوش نشان نداد! رضاخان از همان اول که آمد حالت قلدری داشت و به دهان میرزا حسین‌خان صبا، مدیر روزنامه «صبا» مشّت زده و دندانش را شکسته بود، چون انتقادی کرده بود! ملک‌الشعراى بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران»

همه اینها را نوشته است.

معتضد در این گفت‌وگو تاکید کرده احمدشاه هم مرد میدان نبوده و به استناد نشریات آن زمان تصریح می‌کند که او دو سال مملکت را به وسیله تلگراف اداره کرد!

املاک او بودند...

چگونه از سپهدار تنکابنی به رضاخان رسیدند؟

سپهدار در نهایت گفت: من حاضریم قبول کنم. سید ضیاء گفت: «قربان! شما می‌شوید رئیس دولت و من هم می‌شوم وزیر داخله!» سپهدار عصبانی که می‌شد کلاهش را می‌چرخاند! تا سیدضیاء این حرف را زد، کلاهش را چرخاند و گفت: «تو خجالت نمی‌کشی؟ من تو را وزیر داخله بکنم؟ هرگز!» و چند تا فحش هم به او داد و بیرونش کرد. سید ضیاء کمیته‌ای به اسم «کمیته آهن» داشت که طرفدار انگلیسی‌ها بود و می‌گفت باید جلوی کمونیست‌ها را بگیریم. سید ضیاء مذهبی هم بود و تظاهر می‌کرد که نماز و روزه‌اش قطع نمی‌شود!

بالاخره چطور به رضاخان رسیدند؟

احتمالا از طریق اردشیر ریپورتر. او آدم بدنامی نبود. او و خانمش مدرسه انوشیروان دادگرا ساختند که مدرسه زرتشتی‌ها بود. او رضاخان را به انگلیسی‌ها معرفی کرد.

پس شما تا این حد نقش ریپورتر را می‌پذیرید که معرفی‌کننده رضاخان به آبرون‌ساید بوده؟

بله، تا این حد از ماجرا منشرح است. رضاخان در آن موقع شناخته‌شده بود، چون قدبلند بود و قدبلندی در آن زمان یک امتیاز بود. رضاخان در قزاقخانه جلوه‌ای داشت و از عشاق قزاقخانه بود. او در قزاقخانه چند تا شهرت داشت، یکی کردن کلفتی‌اش بود، دست به امر و نهی و کمک‌کاری‌اش هم خوب بود.

برگردیم به بهانه این گفت‌وگو یعنی میرزاده عشقی، شخصیت او را قدری توصیف کنید. درباره او چه جمع‌بندی‌ای دارید؟

جالب است بدانید که میرزاده عشقی سناریست خوبی بود و اولین اپرای ایرانی را نوشت. چندین کتاب نوشت و خیلی هم تاسیونالیست بود. همان‌طور که گفتم با جمهورییت رضاخان هم از این بابت مخالفت کرد که آن را مایبول می‌دید وگرنه تمام امپراتوری‌های مهم دنیا از جمله عثمانی، رومانوف و آتریش – هنگری و... بعد از جنگ جهانی از بین می‌روند و جمهوری می‌شوند. **چه شد که عشقی تا این حد مورد توجه جامعه قرار گرفت و در تشییع او بیش از ۳۰۰ هزار نفر شرکت کردند؟**

به خاطر این‌که رضاشاه قلدری می‌کرد. هر کسی که قلدری کند مردم از او بدشان می‌آید. عشقی اول سعی کرد به رضاشاه نزدیک بشود. دشتی هم او را به دیدار رضاخان برد، اما سردارسیه او را نپذیرفت. محبوبیت عشقی به خاطر مبارزه با رضاخان بود که مثلاً دندان میرزا حسین‌خان صبا را شکست و مثلاً دستور داد لطفا... ترقی و بسیاری دیگر از اهالی جراید را در قزاقخانه زندانی کنند. بعضی‌ها را در کاراژ خانه خودش زندانی می‌کرد! مردم از این کارها بدشان می‌آمد، در حالی که اوایل کار به خاطر نفرت از قاجاریه، از رضاخان خوش‌شان می‌آمد!عشقی به خاطر مبارزه با رضاخان محبوب شد. یک نکته را هم از قلم نیندازم. ملک‌الشعراى بهار دانما عشقی را تحریک می‌کرد. من در جایی نوشته‌ام که قاتل عشقی، ملک‌الشعراى بهار بود! حوادث جمهوری که شکست خورد، یک کاریکاتور در روزنامه‌اش کشید و مردم هم خریدند.

گاهی مردم آدم را به نابودی می‌کشند!عشقی را یکی از مأموران تأمینات به اسم بهمن کشت. این سرهنگ درگاهی رئیس تشکیلات نظمیه بود که این کار را به خاطر خوشامد رضاشاه کرد. آن تشییع باشکوه هم به خاطر نفرت از رضاشاه بود. **ا**

قزاق قلدر



از جمله لیتوانی، استونی، لهستان، چکسلواکی و... بنابراین ما مستعمرات را به شما برمی‌گردانیم. می‌گفت: ما عاشق این حرف‌ها شدیم و او بود که به ما گفت: کودتا کنید و ژاندارم‌ها هم بودند که در کودتا شرکت داشتند!

آبرون ساید در کتاب «شاهراه فرماندهی» می‌گوید من دیدم رضاخان آدم بسیار مناسبی است.